

نگاهی دوباره به کتاب آگاهی زن، جهان مرد

شیلا روباتم

مترجم: حمید ذوالقدر



تأکید جنبش آزادی زنان بر سوژکتیویته‌ی مبتنی بر تجربه صرفاً به این خلاصه نمی‌شد که بگوییم «من چنین احساس می‌کنم». این رویکرد از جست‌وجویی قدیمی تر درون جنبش چپ تأثیر می‌گرفت؛ جست‌وجویی برای فهم اینکه چگونه می‌توان میان زندگی مادی و آگاهی درونی از {بودن} پیوند برقرار کرد.

شیلا روباتم، به مناسبت انتشار ویراست جدید کتابش «آگاهی زن، جهان مرد»، به دوره‌ای بازمی‌گردد که این کتاب نخستین بار در دل جنبش آزادی زنان شکل گرفت؛ دوره‌ای که او می‌کوشید سیاست فمینیستی خود را در نسبت با دگرگونی‌های سرمایه‌داری صورت‌بندی کند و راهی تازه برای توصیف رابطه‌ی میان ادراکات درونی و زندگی مادی بیابد.

سارا شین

نویسندگان اغلب می‌گویند برای الهام گرفتن پیاده‌روی می‌کنند. دوستان فنلاندی‌ام هم اطمینان می‌دهند که سونا جای شکل گرفتن فکرهای تازه است؛ اما «آگاهی زن، جهان مرد» در اتوبوس روت‌مستر خط ۳۸ شکل گرفت، اتوبوسی که آن زمان مرا از هاکنی به کتابخانه‌ی بریتانیا، که در آن دوره در خیابان گریت راسل قرار داشت، می‌برد.

من این کتاب را بین سال‌های ۱۹۶۹ و ۱۹۷۱ نوشتم؛ زمانی که به تازگی جنبش آزادی زنان در بریتانیا داشت اوج می‌گرفت. خود کتاب نیز از دل همان نخستین روزهای شکل‌گیری جنبش در بریتانیا برآمد. من همیشه تمایل داشته‌ام فکر کنم اگر ایده‌ای به ذهن من خطور کرده است، حتماً دیگران پیش از من از آن خبر داشته‌اند. اما مشارکت در یک جنبش به من انگیزه داد تا باور کنم ادراکات من نیز می‌توانند در به چالش کشیدن گسترده‌تر پیش‌فرض‌های فرهنگی مسلط سهمی داشته باشند. شگفت‌آور اینکه کتاب «آگاهی زن، جهان مرد» به کشورهای بسیاری، از جمله ایران، راه یافت.

پس از نوشتن مقاله‌ای برای نشریه‌ی چپ‌گرای **Black Dwarf**، به سردبیری طارق علی، جزوه‌ای با عنوان «آزادی زنان و سیاست نو» نوشتم که در تابستان ۱۹۶۹ منتشر شد. بخشی از مطالب آن را در قسمت نخست «آگاهی زن، جهان مرد» گنجاندم؛ بخشی که از تجربه‌های شخصی من در مقام زن جوانی که در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ بزرگ می‌شد، مایه می‌گیرد. از این رو، این بخش از کتاب در ادامه‌ی روایتی است که در کتاب خاطراتم، «وعده‌ی یک رؤیا»^۱، آورده‌ام.

من کار را مانند شخصیت «بله» و آسوده‌خیالِ کارت‌های تاروت آغاز کردم؛ درست در آستانه‌ی پرتگاه، با بقچه‌ای پر از پرسش‌ها و جست‌وجوهایی که آن زمان نمی‌دانستم در دهه‌های بعد بارها، هر بار از زاویه‌ای متفاوت، به آنها بازخواهم گشت. وقتی در سال ۱۹۷۱ به پایان کتاب نزدیک می‌شدم، دیگر می‌توانستم ببینم که آن دگرگونی در آگاهی، که در اواخر دهه‌ی ۱۹۶۰ گویی ناگهان و خودبه‌خود رخ داده بود، در «خلاً» پدید نیامده است. این دگرگونی هم در اندیشه‌ها و شورش‌های پیشین ریشه داشت و هم در دگرگونی شکل سرمایه‌داری. نیمه‌ی دوم کتاب می‌کوشد این احساسات و برداشت‌های شخصی را در زمینه‌ی اجتماعی گسترده‌تری قرار دهد. با این حال، نتیجه این شد که کتاب تا سال ۱۹۷۳ منتشر نشد.

در اواخر دهه‌ی ۱۹۶۰ و اوایل دهه‌ی ۱۹۷۰، ایده‌ها چنان با سرعت از راه می‌رسیدند و از کنار آدم می‌گذشتند که وقتی کتاب منتشر شد، نگران بودم دیگر تا حدی کهنه شده باشد. تا آن زمان، مفاهیمی که زمانی بیان کرد نشان بسیار دشوار بود، بدیهی به نظر می‌رسیدند و جنبش آزادی زنان به جنبشی متشکل از چند صد گروه کوچک تبدیل شده بود؛ گروه‌هایی که کنفرانس برگزار می‌کردند و برای پیشگیری رایگان از بارداری، سقط جنین، مهدکودک، دستمزد برابر و دموکراتیک‌سازی درون دولت رفاه کارزار به راه می‌انداختند.

آن زمان بیست‌وچند ساله بودم و با سبک‌بالی جوانی، بار عظیمِ بازگویی تاریخ همه‌چیز را بر دوش گرفته بودم. به همین دلیل، «آگاهی زن، جهان مرد» در آغاز با فصل‌های تاریخی کتاب «زنان، مقاومت و انقلاب» در هم آمیخته بود. نیل میدلتون، ویراستارم در انتشارات **Allen Lane**، عاقلانه این دو را از هم جدا کرد.

گروه‌های کوچکی که در جهت افزایش آگاهی، که با الهام از زنان آمریکایی فعال در جنبش حقوق مدنی و چپ نو شکل گرفته بودند، به ما امکان می‌دادند تجربه‌های شخصی خود را با زنان دیگر در میان بگذاریم و آنها را محک بزنیم. این گروه‌ها

¹ Promise of a Dream.

برای تقویت اعتماد به نفس ما بسیار مهم بودند و کمک می کردند تصورات فرهنگی مسلط درباره‌ی خودمان به عنوان زن را به چالش بکشیم.

با این حال، تأکید جنبش آزادی زنان بر سوژکتیویته‌ی مبتنی بر تجربه صرفاً به این خلاصه نمی شد که بگوییم «من چنین احساس می کنم». این رویکرد همچنین از جست و جویی قدیمی تر درون جنبش چپ تأثیر می گرفت؛ جست و جویی برای فهم اینکه چگونه می توان میان زندگی مادی و آگاهی درونی از بودن پیوند برقرار کرد. بسیاری از ما، از جمله خود من، عمیقاً با نوشته‌های سیمون دوبووار، ژان پل سارتر، فرانتس فانون و مارکس جوان مانوس بودیم و من به تازگی مطالعه نوشته‌های گرامشی درباره‌ی هژمونی فرهنگی را آغاز کرده بودم.

دو مورد از پرسش‌هایی که در بقچه‌ام همراه داشتم، یکی فهم چگونگی تأثیر متقابل دگرگونی‌های بیرونی و درونی بود و دیگری پی بردن به ماندگاری عادت‌ها، حتی هنگامی که آگاهانه آنها را می شناسیم. هنگام نوشتن کتاب، با اندیشه‌های کارن هورنای^۲، روث بندیکت^۳ و مارگارت مید^۴ آشنا شدم و به این نتیجه رسیدم که جایی در دل روان‌شناسی یا انسان‌شناسی باید سرنخ‌های مهمی نهفته باشد که بتواند آن قدرت جنسیت زده‌ای را توضیح دهد که با وجود همه‌ی پیشروی‌های مداوم زنان، همچنان به صدای مردانه جایگاه اقتدار می بخشد. طولی نکشید تا دریافتم فمینیست‌های دیگر برای از نو صورت‌بندی کردن روان‌شناسی و انسان‌شناسی از من صلاحیت بیشتری دارند و برای من هم، به عنوان یک تاریخ‌نگار فمینیست، کارهای فراوانی برای انجام دادن وجود دارد!

وقتی «آگاهی زن، جهان مرد» را می نوشتم، نمی دانستم که هورنای، بندیکت و مید پس از جنبش حق رأی زنان درگیر بحثی طولانی درباره‌ی این پرسش بوده‌اند که زنان باید مطالبات خود را بر برابری با مردان استوار کنند یا بر تفاوتشان با مردان. اما من به این نتیجه رسیده بودم که هیچ‌یک از این دو دیدگاه به تنهایی کافی نیست. یافتن راهی فراتر از این دوگانه به سومین جست و جوی من بدل شد؛ جست و جویی که آگاهی مشابه در میان زنان طبقه‌ی کارگر در جنبش اتحادیه‌های کارگری نیز به آن قوت می بخشید.

من در دهه‌ی ۱۹۵۰ بزرگ شده بودم؛ دوره‌ای که بر تفاوت زنان با مردان تأکید بسیار زیادی می شد. به همین دلیل، ایده‌های برابری که در میان زنان فعال در اتحادیه‌های کارگری در حال گسترش بود، برایم الهام‌بخش شد. اوایل سال ۱۹۷۰ کمک کردم تا آدری وایز^۵، که آن زمان سازمان‌دهنده‌ی کارکنان فروشگاه‌ها در USDAW بود و بعدها به عنوان نماینده‌ی حزب کارگر وارد پارلمان شد، برای سخنرانی در نخستین کنفرانس جنبش آزادی زنان دعوت شود.

² Karen Horney

³ Ruth Benedict

⁴ Margaret Mead

⁵ Audrey Wise

از اواخر دهه‌ی ۱۹۶۰، او و گروهی کوچک از زنان رادیکال در اتحادیه‌ها بر این نکته تأکید می‌کردند که برابری حیاتی است، اما به‌تنهایی کافی نیست. استدلال آنان این بود که برابری واقعی زنان در محیط کار، به‌طور جدایی‌ناپذیری با دگرگونی در فرهنگ و جامعه پیوند دارد.

آنها که از شجاعت جنبش حقوق مدنی آمریکا و مبارزه علیه آپارتاید در آفریقای جنوبی الهام گرفته بودند، مصمم بودند با جواب‌های سربالا دست‌به‌سر نشوند. در جست‌وجو میان گزارش‌های «اتحادیه‌ی کارکنان فروشگاه‌ها، توزیع و مشاغل وابسته»^۶، به سخنان «خانم جی. اوکانل»^۷ در سال ۱۹۶۸ برخوردیم که گفته بود: «ما چیزی بیش از وعده‌ی یک رؤیا می‌خواهیم.» سال‌ها بعد، پس از سخنرانی‌ام در یک جلسه، نزد من آمد و توضیح داد که در یک دوره‌ی آموزشی اتحادیه‌ی کارگری درباره‌ی آفریقای جنوبی شرکت کرده و همین تجربه باعث شده ایده‌ی به چالش کشیدن «آپارتاید صنعتی» به ذهن او خطور کند.

اگرچه مشارکت در جنبش آزادی زنان گوش مرا به صدای زنان حساس‌تر کرده بود و من، همراه با دیگر فمینیست‌های سوسیالیست، فرودستی زنان را در چارچوب نظری‌ای بررسی می‌کردم که از نوشته‌های مارکس و انگلس می‌شناختم و اندیشه‌های آنها برای ما بسیار روشنگر بود و به‌طور گسترده از آنها بهره می‌گرفتیم اما وقتی پای بررسی رابطه‌ی متقابل میان ادراکات درونی و زندگی مادی به میان می‌آمد، یا این پرسش مطرح می‌شد که چگونه می‌توان هم فعالیت‌های زنان در خانه و پرورش کودکان را به رسمیت شناخت و هم آنها را دگرگون کرد، متون مارکسیستی دیگر چندان پاسخ‌گو نبودند.

من خود را مدیون باب روتورن^۸ می‌دانم؛ اقتصاددانی که توصیه کرده بود در کنار خواندن مارکس و انگلس، به آنچه عملاً در سرمایه‌داری مدرن می‌گذرد نیز توجه کنیم. از همین رو، در «آگاهی زن، جهان مرد» می‌توان نشانه‌هایی از سرمایه‌داری جدیدی را دید که در آن مناسبات جنسیتی در حال باز آرایشی بودند؛ اما نه بر اساس تصورات ما از آزادی و برابری، بلکه مطابق با منطق انباشت سرمایه و بازار. اتکای این سرمایه‌داری به گسترش مصرف، کار خدماتی کم‌دستمزد و نوآوری تکنولوژیک، همگی از اواخر دهه‌ی ۱۹۶۰ و اوایل دهه‌ی ۱۹۷۰ آشکار شده بود.

آدری وایز هم با مارکسیسم به‌خوبی آشنا بود و هم، به واسطه‌ی فعالیت در اتحادیه‌های کارگری، با کارکنان فروشگاه‌ها، از واقعیت کارچیدن اجناس در قفسه‌های سوپرمارکت‌های جدید خبر داشت. او با بردباری توضیح می‌داد که مقاومت در برابر تقلیل یافتن زنان به صرفاً «زائده‌های ماشین‌ها»، و نیز ایستادگی در برابر الزامات نظام سود، بخشی از مبارزه‌ی زنان برای رهایی است؛ درست همان‌طور که مقابله با سلطه‌ی فرهنگی مردان در درون چپ و جنبش کارگری بخشی از این مبارزه است. آدری همچنین معتقد بود ارزشی که برخی زنان برای مراقبت از انسان‌ها قائل بودند، در خود پیامدهایی رادیکال داشت.

⁶ Union of Shop, Distributive and Allied Workers

⁷ J. O'Connell

⁸ Bob Rowthorn

و می‌کوشید رؤیای نهفته در پشت شکایت‌های بی‌واسطه را بشنود. یکی از زنان کارگر به او گفته بود: «اگر اقتصاد می‌خواهد من شب‌ها کار کنم، من اقتصاد دیگری می‌خواهم.»

در بخش‌های پایانی کتاب «آگاهی زن، جهان مرد»، به‌تدریج به ایده‌ای نزدیک شدم که بعدها من، لین سگال^۹ و هیلاری وین‌رایت^{۱۰} آن را در کتاب «فراتر از پاره‌ها»^{۱۱} بسط دادیم. این ایده در دهه‌ی ۱۹۷۰ نه فقط در بریتانیا، بلکه در بسیاری از کشورها، از جمله هند و یونان، در میان فمینیست‌های سوسیالیست مطرح بود. برخی از ما استدلال می‌کردیم که جنبش ما، در کنار همه‌ی جنبش‌های خواهان آزادی و برابری، چشم‌اندازهای خاصی در خود دارد که می‌تواند مقاومت را در مجموع نیرومندتر کند. دیدگاه ما در برابر بن‌بستِ محصور شدنِ جدایی‌طلبانه در چارچوب یک هویت متمایز قرار داشت.

من افسوس می‌خورم که این آرمان – اینکه انسان هم تجربه‌ی خاص خود از ستم را به رسمیت بشناسد و بر آن تأکید کند و هم از آن فراتر برود – در گذر تاریخ تا این اندازه از نظر پنهان مانده است؛ زیرا این آرمان از جامعه‌ای خبر می‌دهد که در آن می‌توانیم هم فردیت عمیق‌تری داشته باشیم و هم با محبت بیشتری به دیگران پیوند بخوریم.

زمینه‌ای که «آگاهی زن، جهان مرد» از دل آن پدید آمد، اکنون به تاریخ پیوسته است. اما من متقاعدم بسیاری از آن جست‌وجوهایی که در صفحات این کتاب گرد آمده‌اند، به هیچ وجه کهنه نشده‌اند، هرچند اگر قرار بود در سال ۲۰۱۵ بیان شوند، با زبان و اصطلاحاتی متفاوت بیان می‌شدند.

خواننده عزیز و جدید حالا دیگر با توسل به بینی از این کتاب چه چیزی برای خودت به دست می‌آوری.

منبع

<https://www.versobooks.com/blogs/news/1835-sheila-rowbotham-looking-back-at-woman-s-consciousness-man-s-world>

^۹ Lynne Segal

^{۱۰} Hilary Wainwright

^{۱۱} Beyond the Fragments: Feminism and the Making of Socialism

انتشارات پرومته

مقالات